

این گزارش در سال 2010 تحت عنوان "خاطره تابناکی که هنوز زنده است" در وب سایت شورش به نشر رسیده بود. امسال قبل از فرارسیدن روز حمله ارتش فاشیزم سرمایرداری آلمان (22 جون) بر اتحاد شوروی سوسیالیستی مائترامجددا با اندکی تغییرات نوشتاری به نشر میسپاریم. دلیل عمده آن اثبات این جملات ماندگار رفیق اکرم یاری است که میگوید "زندگی جاودان فقط از طریق حل شدن در طبقه امکان پذیر است"



## استالین کمونیست زنده جاوید در قلب توده ها

گزارشگر: ع. خاوری

دیروز از رستوف، شهر بزرگی در کنار رود دان حرکت کردم. وقتی در "ولگودانسک" یا "ولگاگراد" که همان استالینگراد سابق است

از تکسی پیاده شدم، خود را در شهری یافتیم که مردم آن با اهالی رستوف کاملاً فرق دارند. یک مجسمه بزرگ استالین در میدان شهر دیده میشود. میدان مصفائی که مردان سالخورده بایونیفورم نظامی پیش روی مجسمه بزرگ استالین ایستاده اند. از یکی از آنها میپرسم که انگلیسی بلد است، مرد آهسته میگوید: نه. بعد از چند پرسش به پیرمردی میروم که بنظر میرسد یکی از افسران ارتش سابق ارتش سرخ بوده است. او یونیفورم آبی رنگ برتن دارد و مدالهای افتخار زمان اتحاد شوروی روی سینه اش رازینت بخشیده اند. خانم جوانی زیر بغلش را گرفته و هر دو بسوی مجسمه استالین بطرف میدان قدم برمیدارند.



من بدنباش میروم زیرا اکنون دونسل را می بینم که یکی جوان وبا استالین ناآشناست و دیگری تحت فرمان او جنگیده و او را از نزدیک می شناسد. افسر سالخورده و خانم جوان می ایستند، پیرمرد با دست چپ عصایش را میگیرد و کمر خمیده اش را میکوشد بالا بکشد و سر را بلند کرده و تا حد ممکن میکوشد راست بایستد. آنوقت دست راستش را بالا میبرد و به رسم نظامی به مجسمه استالین سلام

میدهد. قیافه جدی و حالت چهره اش نشان میدهد که او خود را در یک زمان دیگر و جای دیگر احساس میکند. پیر مرد با چنان حالتی ایستاده است که تو گوئی این مجسمه استالین نه که خود اوست که آنجا ایستاده و این سر باز آماده دستور گرفتن میباشد.

طی بیشتر از 45 دقیقه ای که من اینجا هستم متوجه شده ام که مردان پیر که اکثر ایالباس افسران نظامی به تن دارند و ایالباس سربازی، دهقانی و کارگری می آیند و به مجسمه رفیق استالین یابه رسم نظامی احترام میگذارند و یادسته گلی رابه پای مجسمه او میگذارند و ایا بانگاه احترام انگیز به او دیده و میگذرند. من با خود می اندیشم "این درست است که انقلابیون کبیر مانند رفیق استالین در قلب توده های تھی دست زندگی جاودان می یابند اما تا این حد غیر قابل تصور است". استالین بعد از نیم قرن علیرغم سمپاشی ها و تبلیغات زهر آگین بورژوازی در داخل و خارج از روسیه هنوز هم زنده است و با عظمت و افتخار انا امروز هم همان رفیق بزرگ کارگران و دهقانان و جنرال سربازان ارتش سرخ است که بود.

رفیق استالین در نیمه اول دهه 50 میلادی از میان مارت، بعد از مرگش رژیم راکه لنین بنیاد گذاشته بود و او آنرا بعد از لنین رهبری میکرده و راه انحراف و خیانت به طبقه و خلقهای جهان را در پیش گرفت. و حزبی راکه لنین و او به وجود آورده و سازمان داده بود، به یک باند سرمایه داری مبدل شد و دولتی که روزی پرولتاریای گیتی به آن افتخار میکرده و آنرا ماشین سیادت طبقاتی خویش میگفت، به آله سرکوب گری بورژوازی مبدل شد. حزب و دولت در داخل روسیه در همگرایی با سرمایه داری خارج از روسیه هزاران "نویسنده"، "محقق"، "مورخ" و "ادیب" مزدبگیر را سازمان دادند تا علیه استالین بنویسند، به او تهمت بزنند و اجحافات و ستمگری مافوق تصور انسان رابه او نسبت بدهند. قس علیهذا. فیلم سازان، درامانویسان، شاعران و نقاشان مزدور بمیدان آمدند تا سهم خویش را در این جهاد خرد سازنده استالین ادا کنند. سیاستبازان بورژوازی و حقوق بگیران نظام استثمار و ستم سرمایه داری جهانی حتی مکتبی را بنام او (استالینیزم) جعل و به تبلیغ گرفتند تا او را از مارکسیزم-لنینیزم جدا سازند. اما باتمام اینها استالین در قلب توده های سرباز، دهقان، کارگر و زحمتکش روسیه و اتحاد شوروی زنده مانده است و فقط یک حزب انقلابی مارکسیست-لنینیست-مائویست ضرور است تا خلق رابه پای خط رفیق استالین بسیج ساخته و فرمان حمله بردش سرمایه داری امپریالیستی را صادر کند. توه ها در این 60 سال به دروغ های و اتهامات طبقات حاکمه نیشخند زدند و یاره سرائی آنها را بایی تفاوتی اهانت آمیزی نانشیده گرفتند. اکنون بعد از 60 سال باز هم آنها مانند سال 1945 دسته دسته زن و مرد می آیند، به او احترام میگذارند، برایش سرود میخوانند، بر مجسمه اش بوسه میزنند و آنرا در اکیلل های گل سرخ غرق میسازند. من صددل را یک دل کرده به خانم جوان که زیر بغل افسر سالخورده ارتش سرخ را گرفته است نزدیک شده میپرسم که آیا انگلیسی بلد است؟ خانم جوان میگوید "بسیار کم". من خوشحال میشوم و میپرسم: این افراد کیستند که اینطوری به مجسمه استالین احترام میکنند؟ خانم جوان میگوید:

- این ها کارگران، ملوانان، دهقانان، ماهیگیران و سربازان و افسران ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق میباشند. پدر بزرگم در جنگ دوم جهانی کلونل بود. او استالین را دوست دارد و به همین دلیل به او احترام میکند. این ها همه استالین را دوست دارند و هر سال بتاریخ 22 ماه جون روز حمله آلمان فاشیست بر اتحاد شوروی، در این میدان می آیند و به رفیق استالین احترام میگذارند. در این زمان صحبت ما توجه

کلونل سالخورده را جلب میکند و او می بیند که من خارجی هستم دستش را دوستانه دراز میکند و لبخندی میزند من نیز با او دست میدهم.

از خانم جوان میپرسم که آیا میتوانم برای سخنان من با پدر بزرگش ترجمان باشم؟ او میگوید "خیلی خوب ولی لطفاً هسته صحبت کنید زیرا انگلیسی من آنقدرها خوب نیست." من میپرسم:

- استالین مرده و چرا شامبه مجسمه او احترام میکنید؟ خانم جوان این سخنان را برای کلونل ترجمه میکند و او در پاسخ من میگوید:

- آری، او مرده ولی در قلب همه ما زنده است. ما او را دوست میداریم و فقط این خائنان او را دوست ندارند. خانم جوان واژه "خائنان" را به آهستگی میگوید و لبخند میزند. من میپرسم: منظورشان از "خائنان" کیست؟ پیر مرد بعد از آنکه نواده اش آنرا ترجمه میکند در پاسخ بمن میگوید:

- منظورم این مادر قحبه هاست. من از آنها متنفرم، برای من دیگر هیچ زندگی باقی نمانده، خوب است زودتر بمیرم و این خائنان حرامزاده را که حکومت میکنند، دیگر نبینم.

خانم جوان می خندد و من از او میپرسم-

- چرا نام ولگاگرادر ابر شهر استالینگر اماندند؟ پیر مرد آب دهنش را که از عصبانیت به کف سفید رنگ مبدل گردیده با پشت دستش پاک میکند و میگوید:

- خروشف مادر قحبه، این فرزند ماده سگ این کار را کرد. او نام رفیق استالین را از شهر ما گرفت. زنده با رفیق استالین! استالین در قلب ماست و او که نمی توانست از قلب ما بگیرد از شهر ما گرفت. اولاد ماده سگ، حرامزاده خاین ...

پیر مرد از من میپرسد: تو از کجا می آیی؟ من میگویم:

- من اصلاً افغانستانی هستم ولی در آلمان زندگی میکنم.

- افغانستان! آری افغانستان هم از این مادر بختاهای خاین آرام نماند. میدانید من چه می گویم؟ من پاسخ میدهم "نه". پیر مرد میگوید "این حرامزاده هائیکه مادرشان ماده سگ بودند، به افغانستان تجاوز کردند و مردم روسیه دخل و غرضی نداشتند. مردم مخالف تجاوز و اشغالگری میباشند. فنلند را که می دانی؟ وقتی مردم نخواستند ما از آنجا خارج شدیم. این چوچه خوک های مادر قحبه ... مرد از حرف زدن می ایستد و من میپرسم که کلونل سالخورده سکنه کند، سرم را به علامت تائید تکان میدهم که "آری میدانم، وقتی خودت سوسیالیست نیستی نمیتوانی کشور دیگری را سوسیالیست بسازی".



بعد از خدا حافظی از افسر سابق اردوی اتحاد شوروی (ارتش سرخ) و نواسه اش باتکسی خود را به هوتلی که در آن از طریق انترنت اطاق ریزرف کرده بودم، میرسانم. اگر چند خیلی خسته ام ولی تماشای آن صحنه و خاطره صحبت با پیر مردان ارتش سرخ در سرم دور میزد. خوشبختانه این هتل انترنت دارد و من فی الفور می روم تا ببینم که 22 جون سال 1941 چه بوده است. اولین مقاله را در این مورد در بی بی سی میخوانم. در این مقاله که "هفتادمین سالروز حمله آلمان نازی به شوروی" نام دارد میخوانم "بنا بر تخمین ریچارد آوری مورخ بریتانیایی، در جریان جنگ چهار ساله آلمان با شوروی علاوه بر کشتار هولناک

مردم، ۷۰ هزار دهکده، هزار و ۷۰۰ شهر، ۳۲ هزار کارخانه و ۶۵ هزار کیلومتر خطوط راه آهن در شوروی با خاک یکسان شد. از نگاه این مورخ، ارتش سرخ به این علت موفق شد که توانست به تدریج سپاهیان مهاجم را بفرسایش بکشد و نابود سازد. استالین "جنگ میهنی" را اعلام و خلق اتحاد شوروی را برای مقابله با فاشیسم متجاوز فراخواند، بسیج عمومی تا اقصی نقاط اتحاد جماهیر شوروی حتی با توسل به زور اعلام شد و بروز "دلاوریهای کم نظیر" در مردم و سربازان ارتش سرخ برای دفاع از کشور سبب شد که با وجود قربانیان روز افزون و بی حساب، مقاومت ادامه یابد."

با خواندن این مطالب اندکی خنده ام میگیرد زیرا می بینم که غربی ها با چه واژه های حقایق تاریخی را به سمتی می برند که استالین را بدنام کنند. "اولا استالین فرمان "جنگ بزرگ میهنی" را صادر کرد، بسیج عمومی تا اقصی نقاط اتحاد جماهیر شوروی حتی با توسل به زور اعلام شد. این "توسل به زور" چه معنی دارد؟ دولت هیچ کشوری که مورد تجاوز قرار بگیرد همه پرسی یار یفراندوم برقرار نمیکند و از مردم نمیپرسد که از کشور خود دفاع کنیم یا نه؟ همه اتباع یک کشور موظف هستند که سلاح بردارند و از خانه و کاشانه شان دفاع کنند. اما هستند کسانی که آن زمانیکه سربازان اشغال گر خارجی برگورستان مادر و پدرشان "می ریزند" آنها میگویند "جامعه بین المللی ناجی ماست" و هستند کسانی که میگویند "مرا غرض نگیرید، من به وطن و آزادی و این چیزها کار ندارم، هر کس پادشاه شد من رعیت او یم". برخی هم میگویند که "من مخالف خشونت هستم و این حق دموکراتیک من است که این اعتقاد داشته باشم". اینها بهانه "حق دموکراتیک شان" عمدتاً از مقاومت سرباز می زنند. بگذار آنها به عدم خشونت اعتقاد داشته باشند ولی مگر این اعتقاد در گام اول نباید مخالف کسانی باشد که جنگ می افروزند، تجاوز میکنند و انسان مظلوم را در خانه و مملکت شان به آتش می بندند؟ چرا آنها زمانی ضد خشونت میشوند که میهن شان مورد تجاوز و اشغال قرار میگیرد؟ پس آنها مخالف هر گونه خشونت نیستند بلکه مخالف خشونت عادلانه و برحق هستند. اگر آنها به راستی مخالف خشونت و جنگ هستند نباید علیه جنگ افروز و خشونت آفرین متجاوز و اشغالگر باشند. این گونه افراد و امثال آنها که باید "لشکر شکن" نام شوند به زور به میدان جنگ برده و بجنگ محبور شوند و اگر جنگ نکنند بگذار مانند سگان بی غیرت در سنگر بمیرند و حداقل شرف مرگ در سنگر مقاومت را کمانی میکنند. تجربه چند دهه مقاومت افغانستان نشان میدهد که به هنگام جنگ مقاومت ده ها نوع دسته و بسته پیدامیشوند که آرمش در بردگی و اسارت را بر مقاومت شرافتمندانه علیه متجاوز و اشغالگر ترجیح میدهند و از دست زدن به مقاومت مسلحانه طفره میروند. اینها به آزادی و استقلال از پشت خنجر میزنند و پشت لشکر را می شگافند و باید با توسل به زور به سنگر دفاع از وطن گسیل شوند.

اما اینها یکی اینگونه تاریخ می نویسند، چنان می بینند که در ماه اپریل سال 2003 80% مردم انگلستان مخالف حمله بر عراق بودند. با این همه مخالفت باز هم حکومت انگلستان به جنگ تجاوزی بر عراق دست زد. این حکومت هزاران سرباز را برضد تمایل شان به زور و تهدید به محکمه صحرایی (کورت مارشل) به عراق فرستاد. چرا چشمان این "مورخین" در اینگونه موارد کور و زبان شان لال میشود؟

استالین برای دفاع از اتحادشوروی سوسیالیستی به زور یک تعداد افراد رابه جنگ کسبیل داشته ولی حکومت به اصطلاح دموکراتیک انگلستان پیش چشم تمام جهانیان بر علیه آرا 80% از اهالی انگلستان به جنگ تجاوزی می‌رود. اگر وجدان اینگونه نویسندگان با عدالت و قضاوت عادلانه اندکی آشنائی داشته باشد، نخست انگلستان را محکوم می‌کند و سپس به سراغ دیگران می‌رود.

از آن گذشته "جنگ میهنی" داخل ناخنک یا علامه نقل و قول قرار داده می‌شود تا استالین را مسخره و ناسیونالیست بخواند. آن آماری را که نویسنده ارائه میکند در نظر مردم اتحاد شوروی چه معنی دارند؟ مردم به آنها چگونه می‌بینند؟ منطق مردم اینست "اینها تمام به اتحاد شوروی تعلق داشتند و فاشیست های آلمانی حق نداشتند آنها را از بین ببرند و ما باید از خود دفاع کنیم". تقصیر حزب بلشویک و استالین این بوده که احساسات مردم اتحاد شوروی رابه شعار تبدیل ساخته اند.

این مقاله که بی نهایت مغرضانه و بادیدار تجاعی نوشته شده، از یک ژورنالیست ایرانی "آلمانی شده" می‌باشد که چنین ادامه میدهد "افزون بر این، دست کم به نظر برخی از مورخین استالین ظاهراً عادلانه تر از هیتلر عمل کرد بطوریکه متوجه شد که سران نظامی نظیر ژوکوف، روکوسوفسکی و کونیف در مقایسه با او فهم بیشتری در اداره جنگ دارند و لذا بر نامه ریزی و فرماندهی را به ژنرالها سپرد چه آنکه

در صورت پیروزی به هر رو استالین فاتح جنگ محسوب می‌شود امری که در نهایت البته به حقیقت پیوست."



روشنست که جنرال های جنگی، جنگ را از استالین خوبتر می‌فهمیدند. حتی تذکر این حرف احمقانه است. تصور کنید که اگر کسی بگوید که چرخهای یک ساعت دستی باید آنطور که عیار و درست شده اند کار کنند و وقت را نشان بدهند. چه تصویری از استالین باید داشت؟ باید او جنگ را بهتر از جنرال های جنگی میدانست؟ مگر کار جنرالها این نیست که جنگ را از هر کس دیگر بهتر بدانند و اجرا کنند؟ افتخار یا افتضاح کدام جنگ در تاریخ به نام رئیس دولت تمام نشده که افتخار جنگ ضد فاشیستی اتحاد شوروی به نام استالین تمام نشود؟ "وای از آن روزی که پالان دوز خیاطی کند!" حقیقت امر اینست که جنرال ها برنده جنگ ضد فاشیسم

آلمان نیستند بلکه پرولتاریای اتحاد شوروی که در زمان استالین قدرت سیاسی را در دست داشتند، این جنگ را رهبری کردند. افتخار پیروزی این جنگ به حزب بلشویک و رهبران رفیق استالین بمتابه فرمانده عالی آن می‌رسد. چرا کسی چنین حق را به ببرک کارمل، شاه شجاع و حامد کزازی نمیدهد؟ جنرالها هیچ و مهره نظام می‌باشند و باید جنگ را ببرند و برای آن تربیه شده اند و بخاطر آن از پول مردم معاش های قابل توجهی را میگیرند.

مقاله راندکی بیشتر میخوانم: "بسیاری معتقدند که بازسازی سریع صنایع جنگی شوروی و روحیه قوی برای مقاومت تا آخرین قطره خون، سازماندهی منظم ارتش سرخ و بی نیازی سران نظامی برای کسب دستور در موارد پیچیده و استراتژیک جنگ از رهبران سیاسی، جنگ علیه مهاجم را که بر بسیاری از مراکز و نقاط حساس شوروی مسلط شده بود بوضوح پیش می برد بطوریکه در نوامبر ۱۹۴۲ آثار شکست در رخسار فرماندهان آلمان دیده می شد. اگر دقت کنیم می بینیم که مقاله مذکور مانند مقاله نویسی تازه به دوران رسیده های "سخنور" افغانستانی حرف میزند. او از یک طرف علیه سوسیالیزم و استالین حرف میزند ولی از جانب دیگر جملاتی از قبیل "بازسازی سریع صنایع جنگی شوروی"، "روحیه قوی برای مقاومت تا آخرین قطره خون" و "سازماندهی منظم ارتش سرخ" را در جمله استعمال میکند. بسیار خوب ای صاحب عقل هر دو عالم! این چیزهایی را که می گوئی از کجا آمده بودند؟ کدام رژیم سرمایه داری میتواند بعد از تحمل آنهمه ضربات سریع و ویران کننده ای که آمارش در بالا ذکر شد، میتواند این کارها را بکند؟ سرباز کدام رژیم چنان روحیه دارد که تا آخرین قطره خونس مقاومت کند؟ کجا شد آن ادعایی که گفته می شد "باتوسل به زور به جنگ برده شدند"؟ آیا با توسل به زور میشود "روحیه مقاومت تا آخرین قطره خون" را در یک سرباز به وجود آورد؟ مزدبگیر ایرانی الاصل آلمانی شده با مغلظه کاری استالین را ندان میگیرد و می گوید "بی نیازی سران نظامی برای کسب دستور در موارد پیچیده و استراتژیک جنگ از رهبران سیاسی" در حالیکه در بالا می گفت استالین فرماندهی و تهیه استراتژی جنگی را به جنرال ها سپرد.



نویسنده هنگامیکه به قهرمانی های ارتش پرولتاریا میرسد، زبانش بند می آید و میگوید "داستان پیشروی ارتش سرخ، آزادسازی سرزمین های متصرفی آلمان در شرق و تصرف برلین بوسیله نیروهای شوروی را همه می دانیم. در روز ۹ ماه می ۱۹۴۵ فرماندهان باقی مانده آلمان در مقر فرماندهان ارتش سرخ در برلین که به تصرف شوروی در آمده

بود حاضر شدند و سند تسلیم آلمان را امضا کردند. دیگر از "رهبر" اثری نبود! حقیقت امر اینست که هتلر با اتحاد شوروی پیمان رسمی ای داشت که آلمان به اتحاد شوروی حمله نکند. برای پرولتاریا فاشیسم بورژوازی و دموکراسی بورژوازی پشت و روی یک سکه است. فاشیسم بورژوازی بدتر و وحشیانه تر از دموکراسی بورژوازی طبقه کارگر را استثمار نمیکند. برای پرولتاریا مسئله اینکه چه طبقه قدرت دولتی را در دست دارد مهم است نه اینکه آن طبقه کدام خصلت درنده خوئی بورژوازی را به نمایش میگذارد. امروز برخی میگویند که "آری، استالین و هتلر با هم پیمان عدم تجاوز بسته

بودند". آری؛ چرانه؟ اما این بورژوازی فاشیست بود که پیمان را شکست نه پرولتاریای اتحادشوروی و در نتیجه به جزایش هم رسید و خوب است که ایادی امپریالیست هالین داستان را میدانند. ولی آنهاییکه روزنه می جویند تا بر استالین حمله کنند باید بدانند که در همین وقت اتحادشوروی ده ها پیمان دیگر با دول بورژوازی و امپریالیستی دیگر غربی نیز داشت. آیا سوسیالیزم معنی اش اینست که با دول بورژوازی هیچ پیمانی نداشته باشد؟ اما زمانی که بورژوازی به زیرتعهد بین المللی اش زد و به اتحادشوروی تجاوز کرد، بیشتر از 2 ملیون سرباز آلمانی در این کارزار شرکت جستند. عظیم ترین ماشین جنگی تاریخ بشر به حرکت آمد. ماشین جنگی ای که فرانسه را فقط در 12 روزه زانو در آورد، اینک به سرزمینی تجاوز می کرد که پرلتاریا و زحمت کشان بر آن حاکم بودند. درک نکردن این راز که نباید به سرزمین که پرولتاریا حاکم است، تجاوز کرد برای آلمان نازی خیلی گران تمام شد. من دیگر مقاله را می بندم زیرا حوصله بیشتر خواند آنرا ندارم. خواننده عزیز میتواند این لینک هارا خود تماشا کند.

<http://www.youtube.com/watch?v=rtN66KimUxY>

<http://www.youtube.com/watch?v=1t8r2M1Lp0Y&feature=related>